**باسمه تعالی**

خارج اصول

۲۹/۰۲/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر اجزای جمله در شکلگیری مفاد سایر اجزاء

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**الفاظ وضع شده بر ارواح معانی**

محصل عرضی که در جلسه قبل در مورد قاعده وضع الفاظ برای ارواح معانی عرض کردیم این هست که این قاعده به عنوان یک قاعده عام اگر بخواهیم مطرح کنیم نه تنها دلیل ندارد بلکه مخالف مقتضای طبیعی وضع هست با آن نکاتی در جلسه قبل عرض کردیم البته ما نمی‌خواهیم انکار کنیم که بعضی از واژه‌ها ممکن است برای روح معنی وضع شده باشد تعییناً یا تعیّناً به عنوان یک قانون عام می‌خواهیم انکار کنیم و حالا تشخیص اینکه کدام لفظ برای روح معنی وضع شده کدام لفظ برای روح معنی وضع نشده تشخیص صغریات آن دیگر از دایره بحث اصولی خارج است حاج آقا یک نکته‌ای را در یک بحث حقیقت شرعیه یک موقعی مطرح می‌فرمودند، می‌فرمودند که این بحث که ما حقیقت شرعیه داریم یا حقیقت شرعیه نداریم این بحث، بحث اصولی نیست این بحث جزئی است باید بحث کرد که مثلاً صلاة لفظش آیا معنای شرعی دارد یا ندارد؟ صیام معنای شرعی دارد یا ندارد بیع معنای شرعی دارد یا ندارد؟ یک بحث عام که اگر قرار باشد حقیقت شرعیه داشته باشد همه اینها باید حقیقت شرعیه باشد اگر نباشد هیچکدام. این بحثها نیست و بنابراین این بحث،‌بحث اصولی نیست من حالا یک ضمیمه بکنم قسمتی از بحثهای حقیقت شرعیه اصولی است بحث اینکه آیا امکان دارد حقیقت شرعیه؟ امکان حقیقت شرعیه مثلاً این بحث اصولی است اما اینکه بالفعل حقیقت شرعیه اتفاق است یا اتفاق نیافتده است چون یک قانون عام که نداریم اثبات کند که یا حقیقت شرعیه هست یا نیست و طریق اثباتش هم برهان نیست که این مطلب را اقتضاء کند واژه‌های مختلف از هر کدام حال خاص خودش را دارد در بحث ما هم همین طور هست ما بحث وضع الفاظ برای ارواح

معانی یک بحث، بحث امکان اینها هست خب امکان اولیه‌اش هیچ مانعی ندارد اما بحث اینکه آیا بالفعل واقع شده یا واقع نشده؟ این بحث اصلاً بحث اصولی نیست یعنی تک تک الفاظ را دید آن به عنوان یک قاعده عام که عرض کردم اصلاً دلیل نداریم یا دلیل بر عدم داریم آن هیچ. به عنوان موارد جزئی هم اینکه آیا لفظی وضع شده یا وضع نشده آن نیاز دارد به بررسی موارد مختلف و اکثر موارد هم به نظرم اصلاً این شکلی نیست این خیلی روشن هست عرض کردم نکته‌ای که وجود دارد خیلی وقتها از باب الغاء خصوصیت و این طور مفاهیم هست که عرف یک معنای واسعی می‌فهمد نه از باب اینکه لفظ اعم است این است که احیاناً ممکن است همین لفظ در احکام مختلف، مختلف فهمیده بشود همین لفظ فرض کنید رجل در بعضی از احکام در موردش خصوصیت نداشته باشد «رجل شک بین الثالث و الاربع» خب خصوصیت عرف نمی‌‌فهمد ولی اگر گفتند «علی الرجال الجهاد» خب از این فهمیده نمی‌شود که زنها هم این حکم برایشان واج هست با توجه به ذهنیت عرف که جهاد کار مثلاً مردان هست و امثال اینها یا اگر گفتند علی الجهاد الافتاء با توجه به اینکه افتاء یک نوع مقام و منصب اجتماعی تلقی می‌شود و این منصب اجتماعی می‌تواند اختصاص به مردها داشته باشد دیگر ظهور در الغاء خصوصیت ... نمی‌خواهم بگویم که این ظهور دارد در اینکه اختصاص دارد به آنها نه ممکن است باب مثال باشد ولی ظهور اینکه از باب مثال باشد طبیعتاً ندارد اینها از باب این نیست که رجل معنایش مطلق انسان هست این از باب الغاء خصوصیت هست که در حکمی ممکن است باشد در حکم دیگری هم ممکن است نباشد در مورد همین واژه‌هایی که ما داریم مثلاً میزان، ترازو، امثال اینها خب بعضی وقتها ممکن است این معنی، معنای عام باشد بگوید که انسان به الغاء خصوصیت این است که انسان باید مواظب ترازوها باشد بعضی وقتها ممکن است خاص باشد مثلاً این حکم که آیا ترازوی طلا اگر ترازو طلا باشد این استعمال طلا اطلاق می‌شود اطلاق نمی‌شود؟ مثلاً اینکه استعمال یک شیء طلاکوب اشکال دارد یا اشکال ندارد؟ اگر مثال زدیم ترازو آیا از این طور چیزها هست که استعمال می‌شود؟ این عام که نیست این ترازو خود ترازو

را می‌خواهیم بگوییم؟ خصوصیات مورد و اینها خیلی وقتها دخالت دارد در اینکه یک واژه را ما معنای عام از آن بفهمیم یا معنای عام از آن نفهمیم خب این حالا بحثهای سابق.

اما بحثی که امروز می‌خواهیم واردش بشویم آن این است که یکی از اموری که در ظهور دخالت دارد بحث مقام هست مقام در جنبه‌های مختلف دخالت دارد خب آقایان اشاره کردند مثلاً امری که در مقام دفع توهم حذر هست ظهور در وجوب ندارد مثلاً ظهور در اصل ترخیص دارد یا نهیی که در مقام توهم الزام هست فقط در اصل اینکه می‌توانیم آن را انجام بدهیم ظهور دارد از این طور چیزها یا تأثیر سکوت در مقام بیان در افاده یک معنی یا مثلاً در بحث حدیث رفع می‌گویند که الظاهر منه بقرینة کونه فی مقام الامتنان این هست که احکام شاقه و امثال اینها را دفع می‌کند یا مثلاً در بحث مفهوم گاهی اوقات می‌گویند که وصف قید مفهوم ندارد الا فی مقام التهدید، مقام تهدید باعث می‌شود که یک نوع مفهومی برای وصف و قید ایجاد بشود خب اینها بحثهایی هست در جاهای مختلف وجود دارد نمی‌خواهم اینها را بحث کنم اینها خیلی‌هایشان بحثهای جزئی دارند و تک تک اینها در جای خودش باید بحث بشود من نکته‌ای که می‌خواهم اینجا وارد بشوم در یک مقداری بحث عام‌تری هست آن این است که جایی که ما یک معنایی را از لفظ برای ما تبادر کند باید این نکته در مدّنظرمان باشد که آیا این تبادر مستند به وضع است یا مستند به مقام است؟ ممکن است یک تبادر مستند به وضع نباشد و مستند به مقام باشد این مطلب را مرحوم آقای فانی در قسمتهای بحثهای مختلفی از اصولشان اشاره می‌کنند مثلاً در بحث ظهور امر در وجوب می‌گویند مرحوم آخوند به تبادر تمسک کرده بعد ایشان می‌گوید ولو از امر ظهور در وجوب یعنی معنای وجوب متبادر می‌شود ولی این تبادر مستند به مقام مولویت هست به اضافه عدم ترخیص شارع در ترک این دوتا اقتضای معنای وجوب دارد بنابراین تبادر اطلاقی است نه تبادر حاقی است این مثلاً بنابراین کاشف از معنای حقیقی نیست یا مثلاً در بحث حقیقت شرعیه ایشان این مطلب را ... آن مطلب قبلی که گفتم در کتاب آراء حول مبحث الالفاظ، ج1، ص339 به بعد این مطلب را ایشان

مطرح کردند یا مثلاً یک بحث دیگر دارند در مورد اینکه آیا حقیقت شرعیه داریم یا نداریم مرحوم آخوند استدلال می‌کنند بر ثبوت حقیقت شرعیه به تبادر می‌گویند معانی شرعیه از الفاظ متبادر هست بنابراین این معنایش این است که حقیقت شرعیه ما داریم عین همین اشکال را ایشان می‌کند می‌گوید که نه این تبادر حقیقت شرعیه از الفاظ در لسان شارع این استدلال ناتمام هست چون که این استعمالات همیشه مقترن به یک قرینه عامه‌ای هست و آن قرینه عامه مقام شارعیت است ممکن است این همان معنای لغویش باشد ولی مقام شارعیت باعث بشود که اینها در یک معنای خاصی اراده شده باشند یا شبیه همین در مورد صحیح و اعم ممکن است شخصی مدعی بشود یک کسی ممکن است بگوید الفاظ متبادر از آنها معنای صحیح هست این «الصلاة قربان کل تقی» نمی‌‌دانم امثال اینها این روایاتی که در مورد صلاة این خواص را ذکر رکدند خب شبیه همین هم آنجا ممکن است مطرح بکنیم که مقام شارعیت اقتضاء می‌کند که حالا مقام شارعیت هم تعبیر نکنیم مقام بیان فضیلت خواص شیء که خب آدم می‌داند خواص بر شیء صحیح مترتب هست بر شیء فاسد مترتب نیست اینها اقتضاء می‌کند که مراد معنای صحیح باشد بنابراین ما نمی‌‌توانیم کشف کنیم که معنای موضوع له این واژه‌ها صحیح هست حالا چه به نحو وضع تعیینی چه به نحو وضع تعیّنی. خب بنابراین این یک مشکلی هست که واقعاً ما در مواردی که احتمال استناد تبادر به مقام باشد آیا می‌شود از تبادر استفاده کرد یا نمی‌شود استفاده کرد؟ واقعش این است که این اشکال، اشکال بجایی است یعنی اگر واقعاً ما چنین شکی را در این طور موارد داشته باشیم حالا یکی می‌گوید که نه من می‌دانم که مقام شارعیت دخالت ندارد خب این یک حرف است ولی اگر واقعاً این احتمال را بدهد که مقام شارعیت در اینجا دخالت داشته باشد به راحتی نمی‌شود این را نفی کرد ولی نکته‌ای مدّنظر باید باشد آن این است که ما اگر تبادر را بخواهیم قرینه بر معنای حقیقی بگیریم یا استعمال بلا قرینةٍ را بخواهیم قرینه بر معنای حقیقی بگیریم در این طور مواردی که ما یحتمل کون الاستعمال بلاحظه و بالاعتماد علیه یعنی ما یحتمل القرینة وجود دارد خب اینجا به تبادر نمی‌شود تمسک کرد چون احتمال دارد

تبادر حاقی نباشد همین احتمالش هم کافی هست برای اینکه استدلال را از استدلال بودن خارج کند یا استعمال بلا قرینةٍ جایی که احتمال دارد که یک چیزی باشد که محتمل القرینة باشد باعث می‌شود که نشود این استدلال را کرد ولی عمدتاً آن چیزی که انسان در استدلالات به آن توجه دارد نه استعمال بلا قرینةٍ هست استعمال بلا تأوّلٍ هست توضیح ذلک این هست که قرینه باعث نمی‌شود که آن تأوّلی که قوام مجاز به او هست دیگر نباشد ما در بحث مجاز دو چیز می‌خواهیم یکی مسئله علاقه و امثال اینها هست و یکی قرینه و امثال اینها و هیچ یک از این دوتا نه علاقه‌ای که وجود دارد و نه قرینه‌ای که وجود دارد اینها باعث نمی‌شوند که استعمال از آن عنایت و ادعا و اینها خارج بشود ما قبلاً این را اشاره کردیم که بنابر قول صحیح مستعمل‌فیه در موارد استعمالات مجازی همیشه معنای حقیقی است هر چند ما یک مراد تفهیمی ورای مراد استعمالی داریم که آن معنای مجازی است و ما با این بیان تصلاح برقرار می‌کردیم بین کلام قدماء که می‌گفتند که در معناهای مجازی لفظ در غیر ما وضع له‌اش استعمال می‌شود و بین فرمایشات کسانی مثل ابوعلی شیرازی و دیگران و از متأخرین مرحوم آقا شیخ محمدرضا مسجد شاهی که می‌گفتند که استعمالات مجازی اینها همه‌شان در موضوع له استعمال می‌شود ما می‌گفتیم که مستعمل‌فیه را اگر بخواهیم در نظر بگیریم حق با آقا شیخ محمدرضا اینهاست ولی آن قدماء ‌که می‌گفتند در غیر ما وضع له استعمال می‌شود یک مقدار مسامحه تعبیر استعمال کردند شاید مرادشان این باشد که یک دلالت تفهیمی دارد که آن دلالت استعمالی بر طبق او نیست یعنی مستعمل‌فیه ما متوقف بر او نمی‌شود یک دلالت تفهیمی دیگری دارد در واقع بنابراین در موارد مجاز هم آن ادعا و تجوّز و امثال اینها وجود دارد ما وقتی می‌گوییم «رأیت اسدا یرمی» داریم ادعا می‌کنیم که این رجل شجاع اسد است یک چنین ادعایی. حالا آیا واقعاً مواردی که ما می‌گوییم شارع می‌گوید که «الصلاة قربان کل تقی» الصلاة که مرادش از این صلاة ولو به قرینه مقام شارعیت این دعا خاص هست ما اینجا ادعا داریم که کانّ سایر اقسام دعا اصلاً دعا نیستند؟ یک چنین ادعایی هست؟ وجداناً چنین نیست و فرض کنید اگر کسی مدعی این

هست که حالا در بحث وجوب نمی‌خواهم آن را انکار کنم که شاید شخصی بگوید وجوب از امر استفاده نمی‌شود وجوب از آن مقام شارعیت و امثال اینها استفاده می‌شود آن خودش یک بحث پیچیده‌ای دارد که آیا واقعاً آن مقام شارعیت این معنی اقتضاء می‌کند یا نمی‌کند ولی این طور نیست که همه جا این بحث مقام شارعیت را پایش را بکشیم مشکلات ما تمام بشود.

پرسش: مقام قرینه است؟ پاسخ: اینها می‌گویند مقام قرینه است آن قرینه باعث نمی‌شود که لفظ استعمال در آن معنی که می‌شود نیاز به تأوّل و ادعا نداشته باشد خیلی وقتها ما از این که این استعمال بلا تأوّلٍ هست بلا ادعاءٍ هست من می‌گویم فلانی دارد نماز می‌خواند در ذهن انسان این نیست که کانّ دعا می‌خواند اصلاً حالا اصطلاحات عرفی که ما خودمان الان داریم حالا کلام شارع را بگذاریم کنار در کلمات عرفی چطوری ما می‌فهمیم که نماز که می‌گوییم مراد همین نماز متعارف است شما نمی‌‌گویید که مثلاً چون در مقام امتثال احکام هست نمی‌دانم آن حالا مقام مولویاً آنجا تعبیر می‌کنید یا می‌گویید مقام العبودیة بگویید چون شخص در مقام العبودیة هست این حرفها حالا اگر هم محتمل باشد خیلی وقتها محتمل هم اصلاً نیست عرض کردم اگر هم محتمل باشد فوقش دلالت استعمال بلا قرینةٍ بر حقیقی بودن را زیر سؤال می‌برد دلالت تبادر حاقی را بر حقیقت بودن زیر سؤال می‌برد چون صغرویاً احراز نمی‌شود که این تبادر حاقی هست یا این استعمال بلا قرینةٍ هست ولی معمولاً آن چیزی که بیشتر از اینها مؤثر هست استعمال بلا تأوّلٍ است استعمال بلا ادعاءٍ هست که وسیله شناخت معنای موضوع له هست این خیلی این مقام شارعیت در این بحث دخالت آنچنانی ندارد.

پرسش: ... پاسخ: یعنی اینها می‌خواهند بگویند احتمال دارد که این معنایی که ما می‌فهمیم مستند به مقام شارعیت باشد همین احتمال کافی هست که بر اینکه نشود استدلال کرد دیگر اصلاً مطلبش جداست که اگر ما احتمال بدهیم که مستند به مقام شارعیت باشد.

پرسش: یعنی مقام شارعیت در همه موارد هست؟ پاسخ: در این مثالهایی که زدم. در مثال حقیقت و مجاز، در مثال حقیقت شرعیه در مثال دلالت امر بر وجوب نه به طور کلی. در این دو سه‌تا بحث.

پرسش: مصداقی باقی نمی‌‌ماند برای تبادر حاقی ما می‌توانیم ... پاسخ: نه اگر واقعاً احتمال بدهیم هیمن طور است واقعاً اگر احتمال بدهیم عرض کردم خیلی وقتها اولاً ما احتمال نمی‌دهیم این وجود قرینه را. آن چیزی که محتمل القرینیة را آدم سبک و سنگین می‌کند می‌بیند نه مستند به او نیست اینها یک سری وجدانیاتی هست که اگر این وجدانیات را انسان در استدلال دخیل نکند خب هیچ وقت نمی‌شود این استدلالات را یک شکل منطقی به آن بدهیم این است که عرض کردم این فی الجمله این مطلب درست است که توجه به این قرینه عام مقام شارعیت در این استدلالات باید بشود و عدم توجه به این قرینه پاره‌ای از استدلالات را با مشکل مواجه می‌کند ولی اینکه همیشه این مشکل‌ساز باشد و امثال اینها این مطلب نیست حالا یک نکته‌دیگری را به طور کلی. حالا این بحث این بود که در جایی که یک معنایی از لفظ تبادر دارد یک معنایی از لفظ فهمیده می‌شود آیا می‌توانیم از معنایی که از لفظ فهمیده می‌شود موضوع له کشف کرد این یک مرحله، یک مرحله دیگر اصلاً خود مقام شارعیت و مقام مولویت چقدر دخالت دارد در ظهورات کلام منهای حالا آن بحثی که موضوع له را بخواهیم تشخیص بدهیم یا ندهیم. بحث ظهور، دخالت مقام مولویت در شکل گیری در ظهور این در کلمات اصولیون خیلی در بحثهای مختلف به این بحث اشاره شده و پرداخته شده مثلاً در بحث یکی از می‌گویند که تأسیس اولی من التأکید و بعد استدلال می‌کنند که اگر مقام مولا اقتضاء می‌کند که اعمال مولویت کرده اگر بخواهد تأکید کند این با مقام مولویت ناسازگار هست این یک این تعبیر. یا مثلاً در جایی که امر دائر بین مولوی و ارشادی هست می‌گویند مقام مولویت اقتضاء می‌کند که امر مولوی باشد نه امر ارشادی باشد یا مثلاً در

پرسش: ... پاسخ: مولوی مولوی است دیگر مولوی آن چیزی هست که ممکن امری که ارشادی هست هم تأسیسی نیست تأسیسی یعنی امر تأکید به یک معنی نیست

پرسش: ... پاسخ: حالا تأسیس اولی من التأکید گاهی اوقات از آن جهتی که ارشاد به یک معنی تأکید حکم عقل است ما نگاه می‌کنیم خب این مصادیق آن است گاهی اوقات نه مثلاً فرض کنید که دوتا امر وارد شده امر بعد الامر هل یدل ... این بحثش هست دیگر الامر بعد الامر هل یدل علی امر جدید یا تأکید قبلی آن یک نکته دیگر است ربطی به آن ارشاد و اینها ... بحث تأسیس اولی من التأکید یک معنای عامی است که با آن معنی گاهی اوقات تطبیق می‌شود گاهی اوقات تطبیق نمی‌شود. یا مثلاً در بحث اینکه «إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ» (التوبه, 28) در ذیل این آیه شریفه بعضی‌ها به این آیه تمسک کردند بر اثبات نجاست شرعی مشرکین و با این تقریب که این نجاست ولو یک معنای لغوی دارد به معنای پلیدی هست ولی ظهور حال المولی فی کونه فی مقام المولویة اقتضاء می‌کند که اینجا مراد از «نَجَس» معنای نجاست شرعی باشد نه پلیدی عرفی باشد این را در کلام مرحوم آقای صدر در شرح عروه ج3، ص259 وارد شده این آدرسهایی که من می‌دهم مال کامپیوتر است این چهار پنج صفحه تفاوت دارد با این شرح عروه‌ای که بالا در کتابخانه هست این مثلاً 263 و 264 بود یک کمی همیشه پس و پیش دارد با اینها و یک مقداری فرق دارد آقای صدر مثلاً اینجا در پاسخ مطرح می‌کنند که ما ممکن است بگوییم که اولاً در قرآن این ظهور حال مولی فی کونه فی مقام المولویة درست نیست چون مثلاً قرآن اهداف ترببی هم دارد گاهی اوقات در مقام بیان مربی و مصلح هست و امثال اینها کانّ اصل این مطلب را می‌پذیرند ولی در خصوص قرآن نمی‌‌پذیرند بعد إن قلت می‌کنند که اگر این مطلب را هم بپذیریم چون اینجا «إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا» دارد تعلیل برای یک حکم مولوی هست این هم از شئونات مولا خارج نیست گاهی اوقات لفظی که هست خودش مولوی نیست ولی مکمل یک بیان مولوی شارع هست علت حکم مولوی را بیان می‌کند این هم شئونات از شئون شارع کانّ خارج

نیست و امثال اینها. خب این یک بحث. جاهای مختلفی این را آقایان به آن اشاره دارند مثلاً در بحث حدیث لا ضرر اینکه مراد از لا ضرر چی هست؟ مراد از لا ضرر بعضی‌ها مطرح می‌کنند که در این چیز آقای صافی دیدم یک چنین تعبیری دارد می‌گوید «و یمکن أن یقال: إنّ الأظهر منها بمناسبة مقام الشارع نفی الأحکام الموجبة للضرر» احکامی که موجب للضر ... حالا این چطوری؟ چون در بحث لا ضرر معناهای مختلف که کردند همه این معانی یک نوع ارتباطی با مقام شارع دارد بعضی‌ها می‌گویند لا ضرر در مقام نهی است در واقع مثل «لا رَفَثَ» (البقره, 197) یعنی «لا ترفثوا» و «لا جِدالَ» یعنی «لا تجادلوا» به منزله نهی از جدال است این هم «لا ضرر» به معنای نهی از ضرر زدن هست و آن معنایی که آقایان از لا ضرر به عنوان اینکه حاکم بر احکام اولیه است استفاده نمی‌شود در معنای مختلف همه‌شان مولوی هست حالا این وسط چطور شد این یکی

پرسش: کسی معنی بکند که در اسلام و مسلمان شدن و مسلمان بودن ضرری نیست یعنی کسی که می‌خواهد اسلام را اجرا بکند ضرر نمی‌کند که ربطی به حکم شرعی و اینها ندارد پاسخ: نه این هم حکم شرعی است در واقع شارع مقدس شخصی را که مسلمان می‌شود باعث نمی‌شود که با اسلام آوردنش متضرر بشود مثلاً فرض کنید معنایی که مرحوم صدوق کرده این معنی را مرحوم صدوق قائل است در مورد لا ضرر ولی استدلال مولوی برایش می‌کند می‌گوید که مسلمان از کافر ارث می‌کنند تمسکاً به لا ضرر فی الاسلام می‌گوید موقعی که کافر که بود از کافر که ارث می‌برد حالا وارث که مسلمان شده این را اسلام نمی‌تواند موجب متضرر شدن باشد یعنی مولوی است دیگر یعنی تفسیری که آنها می‌کنند تفسیرات مولوی است.

پرسش: چطوری حکم مولوی می‌شود؟ پاسخ: حکم مولوی است دیگر حکم شرعی است دیگر شرعی یعنی همین دیگر یعنی انسان با مسلمان شدنش فی الاسلام یعنی اسلام آوردن نه در قانون اسلام، اسلام آوردن باعث نمی‌شود که مسلمان متضرر شود خب این یک حکم شرعی است دیگر یعنی آن فوائد اعتباری

که در احکام شرعیه برای کافر وجود داشت وارث بودن مالک شدن امثال اینها این با مسلمان شدن این چیزها موجود است این طور نیست که فرض کنید طرف قبلاً اموالش را مالک بود حالا مسلمان شد بگوییم آن اموالی که در حال کفر به دست آورده از دستش برود

پرسش: اسلام اینجا دیگر مصدر می‌شود؟ پاسخ: اسلام،‌اسلام آوردن به معنای اسلام آوردن است

پرسش: ... پاسخ: ایشان در نقلهایشان فی الاسلام دارد و اصلاً تکیه‌اش هم روی این نکته است. مرادم این است که معانی مختلفی که کردند این معنای همه‌اش در دایره تشریعات و مولویت است حالا، ولی غرضم بررسی این بحثها نیست می‌خواهم بگویم که اثری که اینها در مورد مقام شارع در بیان یک معنی یعنی این بحث اینکه مقام شارع اثرگذار هست در ظهور را می‌خواهم ذکر کنم حالا مناقشات صغرویش را بگذاریم کنار. یا مثلاً در این بیان الاصول ج3، ص164 بود یا در رسالة فی قاعدة لا ضرر، ص204، مال آقا شیخ موسی خوانساری، می‌گوید که مقام الشارعیة یقتضی الحمل علی الطلب، لا ضرر را باید معنای طلبی کرد چون مقام شارعیت چنین معنایی دارد بحثهایی دارد به هر حال این بحثها وجود دارد یکی از نمونه‌هایی که در این بحث وجود دارد کلامی هست که مرحوم آقای خوئی مطرح می‌کنند بد نیست آن را هم اشاره کنم در بحث حدیث رفع مرحوم شیخ انصاری می‌فرمایند حدیث رفع حالا چه حدیث رفع تسعه چه حدیث رفع قلم در هر دو مرحوم شیخ این بیان را دارند اینها ناظر به ظاهرش رفع مؤاخذه است نه رفع تکلیف یا رفع قلم تکلیف نه رفع مؤاخذه است و بنابراین احکام وضعیه را شامل نمی‌شود و این بحثها... مرحوم آقای خوئی اینجا این طوری مطرح می‌کنند می‌گویند نه شأن شارع اقتضاء می‌کند که اینجا مراد رفع احکام باشد نه رفع مؤاخذه و امثال اینها حاج آقا این بحث را در کتاب نکاح ج10، درس شماره 360 واردش شدند و متعرضش شدند و آن مهم است این جهت. آن این است که ایشان می‌فرمایند که اصلاً چه الزامی دارد که ما همه روایات را مرتبط با احکام بدانیم؟ این همه روایات در مورد معارف هست در

مورد تاریخ هست تاریخ انبیاء سلف هست در مورد جغرافیای اماکن هست در مورد نمی‌دانم قیامت هست برزخ هست امور تربیتی هست امثال اینها، اینها همه‌اش احکام است؟ چرا ما اهداف شارع را منحصر کنیم برای بیان احکام فقهی حالا ما خودمان غرضمان بیان احکام شرعی ناظر به مکلفین هست باعث نمی‌شود که روایات را به آنها منحصر کنیم و من هذا البیان این هست که نکته‌ای که از شهید صدر نقل کردم که ایشان این مطلب را در قرآن مطرح می‌کند و آن هم می‌گوید اغراض تربوی نه قرآن بحثش فقط ... اولاً‌این اختصاص به قرآن ندارد روایات هم در آنها همین مطلب اغراض تربوی وجود دارد و روایات هم فقط ناظر به تشریعات و احکام و امثال اینها نیست ثانیاً در مورد قرآن هم فقط بحث اغراض تربوی نیست یک سری خب بحث این هست که افراد را می‌خواهد آگاه کند بر مقام خدایی خدا معارف الهی آن یک مرحله معرفتهای الهی ویژگی‌های قیامت و امثال اینها و این طور خصوصیاتی که خیلی‌هایشان مستقیماً بحث، بحث تربیتی نیست بحث اینکه بالا بردن سطح معرفت انسانها خودش مثلاً یک چیز هست. علی أی تقدیر اینکه ما تصور بکنیم همه روایات را باید روایت مولوی بگریم به این معنی یعنی روایاتی مرتبط با احکام هست بیان حکم فرعی می‌کند این معنی ندارد حاج آقا می‌فرمایند این همه احکام در مورد قیامت و اینها که کی مؤاخذه می‌شود کی مؤاخذه نمی‌شود. بچه برایش ثوابها نوشته می‌شود ولی عقابها نوشته نمی‌شود این را خب روایت داریم که بچه ثواب برایش نوشته می‌شود ولی عقاب برایش نوشته نمی‌شود چه مانعی دارد حدیث رفع قلم هم ناظر دقیقاً به همین معنایی باشد که روایات دیگر صریحاً این معنی ملتزم هست حالا اینکه ظهور روایت چی هست چی نیست آن را خب باید بررسی کرد ولی اینکه اصل کانّ این باشد که ظهور روایات این باشد این اصل از کجا ناشی شده و چه دلیلی دارد این یک نکته، نکته دوم اینکه حالا فرض کردیم که همه احکام مربوط به احکام شرعی است آیا حتماً باید به مدلول مطابقی آن حکم شرعی را بیان کنند؟ یا احیاناً می‌توانند به مدلول التزامی حکم شرعی را بیان کنند؟ تردیدی نیست که اگر به دلالت التزامی هم حکم شرعی را بیان بکند از شئون شارعیت شارع

بیرون نیست اینکه در حدیث من بلغ می‌گویند با بیان که ثواب می‌دهیم استحباب آن عمل به عنوان ذاتی را شارع بیان کرده یک مبنایی که هست در من بلغ، هیچ اشکال و مشکلی که ندارد حالا استظهار می‌شود کرد یا استظهار نمی‌شود کرد سر جای خودش ولی مانعی ندارد شارع گفته باشد که کسانی که فلان کار را بکند ثواب به او می‌دهیم «من سرح لحیته فله کذا» دالاً علی اینکه تسریح اللحیة مستحب است ترغیب به لسان اخبار از ثواب، اخبار از ثواب می‌تواند انگیزه از آن به تعبیر حالا اصطلاحاتی که ما داریم مستعمل‌فیه لفظ ممکن است یک مدلول اخباری باشد ولی یک مدلول تفهیمی اینجا وجود داشته باشد که آن ترغیب و حث و بعث به طرف عمل باشد حالا بعث یا الزامی یا بعث استحبابی همه جورش خب تصویر دارد اینجا هم رفع القلم در مورد نفی الالزام است می‌گوید کسی که مثلاً مکره هست و مضطر هست این الزام برایش مرتفع هست حرمت ندارد نفی الحکم خب جزء شئون شارع است است فقط اثبات الحکم نیست که از شئون شارع باشد پس بنابراین هیچ مانعی ندارد که مطلب این باشد حالا یک سری نکات دیگری در مورد این مقام هست اینها اصل این مطلب تردیدی نیست که مقام دخالت دارد در ظهور ولی یک مقداری نباید زیاده روی کرد و یک سری اصول غیر صحیح را اینجا پایش را وسط کشید حالا این را فردا إن شاء الله بعضی بحثها را مطرح می‌کند حالا یک سری چیزها را عرض بکنم ببینید بعضی ظهورات را اینجا تیتروار عرض می‌کند توضیحش باشد فردا. یکی اینکه گاهی اوقات آقایان می‌گویند که مثلاً اگر امر در جایی که امر به اجزاء مرکب باشد ظهور دارد در اینکه ارشاد به جزئیت و مانعیت است آن طرف قضیه می‌گویند ظهور در ارشادیت دارد اینجا مقام آن طرف را اقتضاء می‌کند این آیا واقعاً همین طور هست و تحلیل این مطلبی که اینجا مقام اثر دارد را این را ببینید یک مطلب دیگر عرض کنم خدمت شما مثلاً در همین آقای فانی که تقریبی دارد در بحث دلالت امر بر اینکه در جایی که صیغه امر مردد باشد بین اینکه امر نفسی باشد یا امر غیری باشد ایشان با همین مقام شارعیت و اینها با یک بیانی می‌خواهند اثبات کنند که اصل نفسیت است و غیریت کانّ مخالف مقام شارعیت هست اینها را

توضیح بدهیم عرض کردم در منتقی الاصول، یک جایی، ج1، ص271، این بحث مقام شارعیت را در بیان معنای صلاة اثر دارد این کلامش را نگاه کنید آن هم اثر دارد و اینکه اصل مولوی هست یا ارشادی هست آقایان می‌گویند اصل مولوی هست به جهت همین مقام شارعیت و ظهور حال مولا در اینکه در مقام شارعیت هست و امثال اینها. این تیترهای مختلف را حالا ما فردا إن شاء الله در موردش صحبت می‌کنیم و یک مقداری، اینها چون یک مقداری بحثها عامتری هست و کمتر هم به آن پرداخته شده آن را بیان بکنیم حالا آن چیزهای دیگر نمی‌‌دانم امر در مقام دفع توهم حذر و سکوت در مقام بیان و مقام امتنان و مقام تهدید و اینها هم بحثهای ریزه‌کاری و اینها زیاد دارد ولی آنها را دیگر به آن نمی‌پردازیم به همین مقداری که به اصل مطلبش اشاره کردیم اشاره می‌کنم دیگر وارد جزئیاتش نمی‌شوم اصل اینکه آیا مثلاً تأسیس اولی من التأکید هست که امروز اشاره کردم در مورد اینکه آیا واقعاً مطلب همین طور هست که آقایان گفتند؟ و تأثیر این مقام مولویت در اثبات این اصل تأسیس اولی من التأکید این را هم إن شاء الله فردا در موردشان صحبت می‌کنیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»